

# مقدمه‌ای بر مبنای تفکر نظری و سیاسی اقوام ایرانی (۲)

محمود عبادیان

## ۵. پایه‌های مادی سیاست متمرکز هخامنشی و دموکراسی پراکنده (گروهی) یونان باستان

در بخش گذشته به عنصر مترقی نظام هخامنشی و ضرورت تاریخی و اجتماعی آن اشاره کردیم و توضیح دادیم که سیاست متمرکز و واحد ایران هخامنشی بیان این ضرورت تاریخی بوده است، ضرورتی که سپس از طرف اسکندر مقدونی و سزار روم گسترش یافت و تکمیل گردید و پایه‌عام فنودالیسم (اروپائی) یا مناسبات ارباب رعیتی به‌طور کلی گردید. از سوی دیگر این نکته را به‌میان آوردیم که در یونان این زمان نظام دموکراسی برده‌داران آزاد حاکم بود که مبنایش آزادی شهرها و گروه‌های سیاسی در استقرار حکومت‌های پراکنده محلی بود، نظامی که به‌نوبه خود از سنت‌های دانشی و فرهنگی و هنری بین‌النهرین و شمال آفریقا بهره‌گیری کرد و رشد بعدی صنعت و تجارت و دانش را دامن زد. به‌عبارت دیگر می‌توان گفت که هم نظام هخامنشی و هم دموکراسی نوع یونانی بیان ضرورت تاریخی بودند.

باید گفت که متفکران و نویسندگان اروپایی، واقعیت نظام هخامنشی و یونان باستان را به‌نحو دیگری توصیف می‌کنند، آن‌ها از استبداد آسیائی و دموکراسی یونان سخن به‌میان می‌آورند، بی‌آن‌که از ضرورت‌هایی که آن‌ها را به‌وجود آورده‌اند چیزی بگویند. در مواردی نیز از تفکر آسیائی و اروپائی (یعنی یونانی) سخن می‌گویند.

بررسی تاریخ اجتماعی و سیاسی باستان به‌ما حق می‌دهد که از دو تمدن یا دو شیوه برخورد و طرز تلقی و، یا خلاصه‌تر، از دو طرز تفکر عام، یکی آسیائی (ایرانی) و دیگری یونانی (وبعد اروپائی) سخن بگوئیم. در همین جا لازم است گوشزد کنیم که متفکران و نویسندگان اروپائی با تقابل تمدن و تفکر آسیائی و اروپائی در واقع دو مرحله مختلف رشد را در نظر دارند که در

طی آن گویا آسیائی‌ها تا مرحله خاصی رسیده و باز ایستاده‌اند، در حالی که یونانی‌ها (و پس از آن‌ها اروپائی‌ها) از آن گذر کرده و به‌پله برتری رسیده‌اند. چنین نظرگاهی را حتی هگل فیلسوف شهیر آلمانی نیز به‌میان می‌آورد.

آنچه ما در نتیجه بررسی تاریخ باستان زیر عنوان تفاوت تمدن یا طرز تفکر آسیائی و اروپائی مطرح می‌کنیم مبتنی بر این واقعیت تاریخی و منطقی است که شرایط مختلف تولید و زندگی مادی تحت شرایط اجتماعی و جغرافیائی مختلفی در گذشت قرن‌ها جریان داشته‌اند، دو تمدن و طرز تفکر متمایز را برمی‌انگیزند که هر دو حقانیت تاریخی داشته و هریک به‌نوبه خود ضرورت واحدی را در ضابطه‌های متفاوت زیستی و انسانی بازتاب می‌نمایند. بررسی پیدایش و رشد تمدن و تفکر آسیائی که تمدن و تفکر اقوام ایرانی یکی از تبلورهای برجسته آن است، پایه کهن هزاران ساله دارد و رشد آن نیز متوقف نگردیده، بلکه ادامه داشته و به‌ویژه در قرن حاضر شکفتگی تازه‌ای به‌خود گرفته است. این درست است که تمدن و تفکر اروپائی از تمدن آسیائی و آفریقائی مایه گرفته است و در زمینه‌های ارتقاء و تکامل نوینی یافته است. ولی این واقعیت را نباید به معنای حل شدن تمدن و تفکر آسیائی در نوع اروپائی آن فهمید و تمدن و تفکر آسیائی را یک امر تاریخی و مهجور تصور کرد. تمدن و تفکر آسیائی پایه مادی و اجتماعی و زیستی داشته و دارد و پا به‌پای فرهنگ‌های زنده و خلاق جهان، نه‌تنها رشد کرده و غنی شده، بلکه در عین حال ارزش‌هایی پدید آورده که بار دیگر در عصر کنونی اعتبار و فعلیت تازه‌ای یافته‌اند (در این باره به‌جای خود سخن خواهد رفت). این نقطه نظر که گویا باستانی‌ترین و پرجمعیت‌ترین قاره جهان تمدن و فرهنگی را پدید آورده و تا مرحله معینی رسانده و پس از آن از رشد و تکامل آن صرف‌نظر کرده و این امر را به‌عهده مردم دیگر واگذارده، عاری از محمل منطقی و تاریخی است، چه تا زمانی که زندگی و تولید مادی آن وجود دارد، بازتاب معنوی آن، یعنی تمدن و تفکر، یک امر محتوم و اجباری است.

این هستی اجتماعی و طبیعی انسان‌هاست که تمدن و طرز تفکر ویژه‌ای را پدید می‌آورد و نه رنگ چهره و یا تعلق به‌این یا آن قاره. به‌زبان دیگر، این شیوه تولید زندگانی مادی و کیفیت بهره‌مندی از نعمت‌های مادی است که شرایط و ظروف پیدایش این یا آن عنصر تمدن یا اندیشه را به‌وجود آورده و طی یک دوران تاریخی شالوده‌ریز تمدن و طرز تفکر یک قوم یا ملت می‌گردد. حتی این واقعیت که هرچندگاه یکبار ملت یا خلقی مصدر حرکت تازه‌ای در مسیر تاریخ

اجتماعی می‌شود، انگیزه‌ای سوای استعداد و یا نبوغ خاص افراد دارد، امری که متفکران اروپائی زیاد روی آن تکیه می‌کنند. در این مورد نیز امکان جهش اجتماعی و پیدایش پیشرفت در آنجاها به‌میان می‌آید. که راه‌ها و منافع مختلف به‌هم گره خورده باشند و تاریخ اجتماعی به‌چرخشی نزدیک شود و کهنه آستن نو باشد. در تحت چنین شرایطی است که تازه استعداد و نبوغ فردی رهبران قوم یا ملت میدان عمل و جلوه‌گری می‌یابد.

وقتی که تاریخ، قوم یا ملتی را در این موضع ممتاز قرار می‌دهد که آگاهانه یا تحت روند رویدادها مبتکر گام ارزنده‌ای در شاهراه تاریخ گردد، این گام نیز رنگ خصوصیت‌های زندگانی آن قوم یا ملت و سنت‌های محیط مادی زندگی را به‌خود می‌گیرد، یعنی در گزینه‌های زمان و مکان مشخص نمایان می‌شود و مهر نیازها و آرمان‌های به‌حق مردم را به‌خود می‌گیرد. این بدان معناست که پیشرفت اجتماعی چیزی جز تحقق نیازها و آرزوها و آرمان‌های به‌حق توده‌های ملت نیست. حال به بررسی خصوصیت‌های عمده‌ای می‌پردازیم که ظروف و ضابطه‌های مادی اقوام ایرانی را در دوره‌های پیشین‌تر از به‌قدرت رسیدن مادها و به‌خصوص هخامنشیان تشکیل می‌داده‌اند. هدف این بررسی بسیار مختصر، توجه دادن به مبادی تمدن و تفکر ایرانیان و مقایسهٔ مجمل آن با پستوانه‌های تمدن و تفکر یونان باستان است.

### **شرایط مادی زندگانی اجتماعی و طبیعی اقوام ایرانی پیش از استقرار قدرت ملی**

تا آنجا که کاوش‌ها و بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهند، ایرانیان جزو بومیان فلات ایران و بین‌النهرین نبوده‌اند، بلکه به‌عللی که هنوز کاملاً روشن نیست زادگاه مشترک با دیگر اقوام هند و اروپائی را ترک کرده و جویای سکونت و زندگی در جاهای دیگر شدند. آن‌ها در نوبت‌ها و فرصت‌های گوناگون در کناره‌های جیحون و ولگا و اطراف دریای خزر و پهنه‌های مختلف فلات ایران سرازیر شده و سکونت یافتند. راهپیمائی‌ها و مهاجرت‌های متفاوت آنان توأم با برخورد با اقوام و بیابان‌گردان مختلف بود و تصادم و برخورد با این‌گونه قبایل حتی پس از استقرار نسبتاً ثابت آنان در فلات ایران بخشی از زندگانی‌شان گردید. آن‌ها تا مدت‌ها از یک زندگی ثابت و امن محروم بوده و هرچندگاهی ناگزیر به تغییر جزئی یا اساسی محل زندگی می‌گردیدند. بدین‌گونه شیوهٔ زندگی آنان، با زندگانی اقوام ثابت و بومی مصر و بین‌النهرین و یونانی‌های مرکزی، تفاوت اساسی داشت. کاوش‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که حتی استقرار

ایرانیان در فلات همزمان و یکدست نبوده است. شیوه زندگی آن‌ها بنا به امکانات مادی و شرایط جغرافیائی متفاوت بوده است. ایرانیان ساکن شرق فلات زیر شرایط زندگی سخت‌تری می‌زیسته‌اند تا هم‌قومان غربی و جنوبی‌شان. اقوام سکونت یافته در غرب و جنوب فلات ایران سال‌ها وابسته و خراج‌گذار قدرت‌های بزرگ بین‌النهرین بودند.

تمام این مهاجرت‌ها، پویان و پیرسان‌بودن‌ها، موضوع مکرر یورش و تجاوز بودن‌ها و امثال آنها بر نحوه زندگی اجتماعی ایرانیان در دوران قبل از به قدرت رسیدن مادها و روی کارآمدن هخامنشی‌ها اثر و مضمون خاص بخشیده و در نتیجه روی ذهن و تفکر و طرز تلقی و بینش و منش آنان تأثیر گذارده است. وضع اقوام ایرانی در مشرق فلات ایران را در نظر آوریم. آن‌ها گاه و بیگاه در معرض حمله و غارت و کشتار قبایل بیابانگرد و صحرانورد شمالی بوده‌اند. در چنین وضعی سهل است که در انسان روحیه زندگی موقت در محل و در نتیجه گریز از آن و اشتیاق به روی آوردن به یک مکان آرزویی تقویت گردد. آنجا که محیط زندگی مادی تأمین‌بخش و خرسندی‌آور نیست، انس گرفتن به آن و علاقمند شدن به ضوابط این واقعیت و تحقیق در سر درآوردن از آنها و شناخت جنبه‌های سودمند و زیان‌آور آن‌ها منتفی می‌شود. برعکس آن‌چه زمینه پیدا می‌کند بی‌توجهی و احياناً نقطه‌نظر بیگانگی نسبت به صفات و حالت‌های خاص چیزهاست. در محیط زیستی که حس امنیت کافی و آرامش نسبی ضروری در میان نیست، آمیزش و وحدت با طبیعت و چیزهای محیط زیست انجام نگرفته و کوشش در راه شناخت دقیق آن‌ها عملی نمی‌گردد.

انسان‌های صدر تاریخ با دوگونه مشکل دست به گریبان بودند: یکی مشکلاتی که زائیده برخورد با اقوام بیگانه و هجوم و یورش قبایل بیابان‌گرد و صحرانورد بود، دیگری مشکلاتی که مولود آب و هوای نامساعد و یا شناخت نارسای نیروهای طبیعت بود. خطرات و مشکلات نوع دوم در واقع حاصل دشمنی طبیعت با انسان‌ها نبود و تا زمانی اسباب زحمت می‌شدند که انسان‌ها به شناخت قانونمندی آن‌ها پی‌نبرده و تدبیر رام‌کردن و به خدمت گرفتن آن‌ها را نیافته بودند. این دشواری‌ها در عین حال آن‌ها را آبدیده می‌کردند و از آنجا که تکراری‌اند، مردم زندگانی خود را با آن‌ها هماهنگ کرده و با آن‌ها خو می‌گیرند. خطرهای نوع اول چنین نیستند، آن‌ها قابل پیش‌بینی چندان نبوده و فلاکت‌آورند. خیلی کم اتفاق افتاده که آفت‌های طبیعی اقوام را به کلی از میان برده باشند، حال آن‌که یورش‌ها و تاراج‌های قبایل، قوم‌ها و تمدن‌های زیادی

را برانداخته و زیان‌های جبران‌ناپذیری به انسان‌ها زده است. حمله هون‌ها و مغولان به ایران و یورش کشورهای اروپائی برای غارت و مستعمره کردن آمریکای لاتین و آسیا نیازی به توصیف ندارد. به همین اعتبار، اثر چنین یورش‌ها و کشتارهایی بر روحیه مردم و اقوامی که در معرض مستقیم آن‌ها بوده‌اند، بسیار ژرف و مؤثر بوده است.

طبیعی است مردمی که در گذرگاه چنین رویدادها قرار داشته و زندگی می‌کرده‌اند، دارای روحیه، طرز تفکر و منشی سوای اقوامی‌اند که با چنین واقعیت‌هایی سر و کار نداشته‌اند. و هنگامی که اقوامی در صدر تاریخ دستخوش چنین زندگانی دشواری می‌گردند، تأثیرپذیرتر از مردم دورانی‌اند که پیشرفت زندگی بعدی رویارویی با چنین مشکلاتی را برایشان سهل‌تر کرده است. دریافت‌ها و تجربه‌ها و بینش‌های دوران اولیه زندگانی اقوام در اسطوره و باورهای کیشی آن‌ها بازتاب یافته و اندیشه و گفتار و کردار نسل‌های آینده را تحت تأثیر قرار می‌دهند. دو هزار سال از جنگ‌های نابودکننده سزار رومی علیه کلت‌ها (اسکاتلندی‌ها و ایرلندی‌ها و برتانی‌های امروز) می‌گذرد، با این حال آن‌ها نه تنها سرکوب ملی و مذهبی باستان را فراموش نکرده‌اند بلکه خواهان جبران ستم‌های تاریخی شده‌اند.

زندگانی سخت اولیه و مبارزه مرگ و زندگی ایرانیان با دشواری‌ها و با دشمنان و تجاوزگران، هم در اوستا و هم در متن‌های پارسی میانه (پهلوی) و شاهنامه فردوسی منعکس گردیده است. یکی از انگیزه‌های توصیف روشن و مرزبندی قاطع میان نیک و بد، نور و تاریکی، اهورمزدا و اهریمن در اسطوره و فرهنگ اسطوره‌ای ایران همانا سختی مبارزه در راه غلبه بر مشکلات و دشمنان و پابرجا بودن این مبارزه بوده است. در سرودهای اوستائی بارها حدت و ادامه ستیز با جنبه‌های تاریک زندگی بازتاب یافته است و اصولاً آئین مزدائی از نظرگامی چیزی جز تبلور این واقعیت زندگی انسان‌ها نبوده است. به‌خصوص گائاهای زرتشت گواه روشنی برسختی و بی‌امانی درگیری با بدی‌هاست. در این سرودها کم نیستند توصیف‌هایی که برانبوه و پیچیدگی مشکلات و مسائل زندگی حکایت داشته و توسل متفکر و مصلح بزرگ صدر تاریخ ایران را به حل آرمائی آن‌ها آشکار می‌سازند. چه، وقتی مشکلات توده‌وار بوده و شرایط حاکم برای حل آن‌ها نامساعد است، انسان‌ها به حل و فصل آرمائی و فکری آن‌ها روی آورده و از این طریق زمینه ذهنی غلبه نهائی بر آن‌ها را فراهم می‌آورند. و از آنجا که اسطوره و آئین‌های کیشی صدر تاریخ واقعیت را آن‌چنان می‌پروراند که بیانگر خواست‌های اجتماعی است، مورد توجه مردم واقع شده و خصلت پرستش

پیدا می‌کنند. با در نظر آوردن نکته بالا می‌توان به این راز پی برد که چرا فرهنگ ایران باستان واقعیت زندگی را آرمانی کرده و جای آن را در سرودهای آئین مزدائی آن‌چنان برجسته کرده است.

فرهنگ ایران باستان که عجالتاً بایستی به آنچه که در اوستا و متن‌های پارسی میانه از آن باقی مانده تکیه کرد، بازتاب فعالیت مادی و حاصل بینش و تفکر ایرانیان شرق و شمال شرقی فلات ایران است. صفت مشخصه این آثار و به‌ویژه قدیمی‌ترین قسمت آن، یعنی گائاهای زرتشت این است که در آن‌ها اشارهٔ مجملی به واقعیت شده و در عوض روی جنبهٔ معنوی و آرمانی مسائل تأکید کافی می‌گردد. مثلاً سخن چندان از دشواری‌ها و درگیری‌ها به میان نمی‌آید، ولی به حد زیادی از فروهرها تمجید و تقدیر می‌شود که به یاری مزدایرستان شتافته و دشمنان آن‌ها را در هم شکسته و نیازهای آن‌ها را برآورده می‌سازند (فروردین یشت). در اوستا نیروهای یزدانی و مینوئی زیاد یافت می‌شوند که جلوه یا حالت فکری - آرمانی واقعیت‌های زندگی و مناسبات میان انسان‌ها و جهان عینی خارج‌اند. به‌عنوان مثال میترا پیمان بسته شده یا پیمان دوستی میان دو فرد یا قرارداد میان دو طرف متخالف است. در اسناد باستانی به‌جای مانده سخن چندان دربارهٔ چنین قراردادهائی دیده نمی‌شود، در حالی که در پیرامون روح پیمان و جلوهٔ معنوی آن (میترا به مثابهٔ قدرت آسمانی) میترا یشت و مطالب زیاد دیگری وجود دارد. ایرانی باستان (شاید میتراپرست) توجه عمدهٔ خود را وقف میترا به‌عنوان روح نگهبان پیمان و قرارداد می‌کند و انتظار دارد که وی از پیمان‌شکنی جلو گرفته و یا پیمان‌شکن را به کیفر می‌رساند. این می‌تواند بدان معنا باشد که ایرانی‌هائی که میترا یشت، تراوش آرزوها و آرمان‌هایشان است، هنوز دارای نیروی مادی کافی جهت ضمانت قراردادها نداشته و در نتیجه راه رسیدن به مطلوب را در توسل به یک معنویت آسمانی می‌جسته‌اند. وقتی پیمانی برخلاف آرزوی ذی‌نفعان نقض می‌گردد و آن‌ها در مقام جلوگیری از آن نبودند، و آن‌گاه راه برای پرستش یک نیروی مافوق انسانی هموار می‌گردد.

توجه بیشتر به جنبهٔ معنوی و آرمانی واقعیت حاکم و سرخوردگی نسبی، و به‌خصوص حساب نکردن روی صفات و کیفیت‌های مشخص و متغیر چیزها، باعث تقویت بینشی در ایرانیان باستان گردید که خصلت برجستهٔ آن تمرکز عمده روی حالت معنوی و آرمانی پدیده‌های زندگی و دست‌کم‌گیری وضع مشخص چیزها، و در نتیجه نرفتن پای شناخت و ارزش‌یابی دقیق آن‌ها بود. یکی از شواهدی که دلیلی بر وجود یک چنین کم‌توجهی می‌تواند باشد، این است که

ایرانیان باستان از یک گیاه به نام هائوما (= هوم) برای مراسم دینی و آشامیدن استفاده می‌کرده‌اند، معذک هیچ توضیح مشخص و دقیقی درباره این گیاه در دست نیست، برعکس توصیف‌های متضاد زیادی، که جنبه کلی دارند، به یادگار مانده است. خلاصه‌گویی و مجمل‌نویسی یکی از عادت‌های ایرانیان صدر تاریخ بوده است. این روش به قدری ریشه عمیق داشته است که حتی در سنگ نبشه‌های داریوش نیز کاملاً رعایت گردیده است. سنگ نبشته بیستون به بیان بسیار فشرده روی‌دادها و شخصیت‌های مورد نظر قناعت می‌کند. همین سبک موجزنویسی در اسناد دقیق به دست آمده از پرسپولیس نیز به چشم می‌خورد. یکی از انگیزه‌های به کار گرفتن چنین اسلوبی همانا گذر سریع از جزئیات دقیقه و توجه به روح مطلب بوده است. معنوی کردن زندگانی و مناسبات مربوط به آن و توجه به جنبه‌های آرمانی که نخست در امور دینی و پرستشی تحقق می‌یابد، با گذشت زمان، گسترش یافته و عملاً بدل به نوعی بینش و طرز تلقی گردید که در شئون فکری و هنری نیز رواج یافت. معنویات که زائیده اندیشه‌روی نیازها و حل مشکلات زندگی‌اند و شکل آرمانی دارند، پیوند مستقیمی با شکل‌های چیزهای موجود نداشته و در نتیجه فاقد تشخیص انفرادی‌اند.

وقتی مردمی تحت شرایط زندگی ویژه خود و فرهنگ آرمانی گذشته روی جنبه معنوی زندگی تأکید بیشتر کنند، بی‌گمان این امر در بینش و اندیشه و کردار انسان جا باز کرده و رنگ جهان‌بینی به خود می‌گیرد و این به نوبه خود روی منش و عمل آینده انسان نیز بی‌تأثیر نمی‌ماند. دل‌بستگی به وجه آرمانی زندگی و خرسندی‌جویی در آن، یکی از گزینه‌های بینش و تمدن ایرانیان در صدر تاریخ بوده است.

بنابراین قوه و منش آرمان‌تراش اقوام ایرانی، که به معنویت شکوهمند توجه زیادی می‌کرد، یک امر اتفاقی یا نامربوط نبود، بلکه بیان عاطفی و فکری زندگانی مادی اولیه آنان بوده است، دورانی که ایرانیان هنوز فاقد قدرت سیاسی و ملی، یعنی ایمنی و ثبات در زندگانی اجتماعی خود بودند. آرمان و معنویت در این شرایط جانشین ذهنی چیزی می‌شد که هنوز حصول عینی نیافته بود. واقعیت زندگی و تخیل خلاق اقوام ایرانی زمینه پیدایش آموزش‌های اهورمزدائی شده بود تا بدین وسیله خلثی را که در زندگانی سیاسی ایرانیان وجود داشت (نداشتن قدرت سیاسی و استقلال ملی) از نظر اندیشه‌ای و آرمانی پر نماید و قوای مادی و معنوی مردم را در راه استقرار آن بسیج کند.

صرف‌نظر از این واقعیت که گریز از واقعیت زندگی به وجه یا صورت آرمانی

و معنوی آن و خرد شماردن امور روزمره زندگی یک کمبودی (نقصانی که در تفکر و اسطوره بیشتر اقوام صدر تاریخ به چشم می خورد) است، باید گفت که رشد قوه و تصور آرمانی چیزها که یکی از عناصر مهم ترکیبی فرهنگ ایرانیان بوده است، یک دست آورد ارزشمند تفکر اقوام ایرانی است که اهمیت اندیشه ای و منطقی آن خیلی بیش از آن است که تا کنون بدان توجه شده است (۱). رشد قوه خلق آرمان و شوق معنوی در تکمیل واقعیت زندگی روزمره از نقطه نظری به معنای آزادی ذهن ایرانیان صدر تاریخ از پرداختن به جزئیات و تعددات بوده و نشان رشد قوه نوعی تجزید یا تعمیم است. از این نظرگاه، ایرانیان با قید احتیاط نخستین قومی بوده اند که اندیشه خدای یگانه ای مانند اهورمزدا را به مثابه یک قدرت معنوی و آرمانی مرکزی که مظهر عقلائیست و فرزاندی است، پرورانده اند. اهورمزدا بیانگر اندیشه های ایمنی و ثبات و رفاهی است که اقوام ایرانی در آستانه های هزاره یکم پیش از میلاد بدان نیازمند بوده و یا این که آن را رضایت بخش و خرسندی آور تلقی می کرده است. در گائاهای زرتشت همه جا سخن از اندیشه و گفتار و عمل نیک برهمنای آموزش های دینی و اقتدار قدرت مزدائی است. آموزش ها و اندیشه هایی که در این سرودها به میان می آیند به رغم رنگ مجمل و انتزاعی شان دارای خصلت سیاسی اند و همیشه توجه خواننده را به یک مبداء یا اصل آرمانی در عین حال عینیت پذیر جلب می کنند. این است چکیده تفکری که زمینه فرهنگی نخستین قدرت ملی و سیاسی ایرانیان در تاریخ گردید (و اروپائیان بدان نام آسیائی داده اند و برخی از فلاسفه باستان و اروپائی آن را پایه مکتب فلسفی اصالت اندیشه یونان باستان دانسته اند). مقایسه متقابل آموزش های کبشی بزرگترین دین ها و رسالت ها نشان می دهد که آموزش های گائاهای زرتشت در آن ها کم اثر نبوده است (۲).

۱ - همین امر باعث شده که تجسم تندیسوار خدایان و الهگان باستان رواج نیافته است. نیروی جاذب و خرسندی بخش اندیشه های آرمانی در معنویت خود می مانده اند، چه در آمدن آن ها به لباس چیزهای حسی از شکوه آن ها می کاسته است. به همین اعتبار نیز هنر نمایشنامه نگاری در ایران باستان رشد نکرد.

۲ - لورنس میل یکی از ایران شناسان انگشت شمار گذشته است که به اهمیت و مقام اندیشه های مزدائی پی برده است. وی در «مطالعه ای روی پنج گائای زرتشت» از سال ۱۸۹۴ می نویسد: «اگر درست است که تاریخ تفکر انسان ها دارای اهمیت است، اوستا در این رهگذر جای برجسته ای دارد. به فرض که قدیمی ترین سند تفکر و باستانی ترین مدرک تفکر نظری آریائی ها نباشد، باز به خاطر تاثیر به سزائی که بر (تدوین) الهیات قوم یهود و دین مسیح داشته است، بایستی مقام تعیین کننده آن را در انکشاف مذهب و به همین سبب چنین مقامی در ترکیب بخشی به روح انسانی داشته باشد.» (صفحه بیست و یک).



## زمینه مادی طرز تفکر و منش یونانیان باستان

شرایط زندگی مادی و تولیدی که مبنای تفکر و بینش اقوام یونانی در صدر تاریخ گردید با آن ایرانیان اساساً تفاوت داشت. قرن‌ها زندگانی نسبتاً آرام در کناره‌های دریای اژه و شبه‌جزیره بالکان همراه آب و هوای معتدل مدیترانه‌ای و زمین و خاک پر برکت و حاصلخیز و بالاخره شرایط جغرافیائی و دریائی بسیار مساعد برای پیشرفت صنعت و تجارت، همه مزیت‌هایی بودند که طبیعت در اختیار یونانی‌ها قرار داده و رنگ دیگری به زندگی آنان بخشیده بود. چنین محیط زیست آسوده از تهدید و هجوم بیابان‌گردان، شرایط آرمانی برای زندگی شهری در کناره‌های دریا فراهم آورده بود و مردم یونان را از باستانی‌ترین دوره‌های زندگانی اجتماعی‌شان به زندگی شهرنشینی ساحلی پراکنده خوی داده بود. یونانی‌ها از زمان‌های باستانی‌تر به صورت دسته‌های متمرکز شده در ژنس (کلان) - های مختلف زیسته و فعالیت می‌کردند و طی گذشت زمان و پیشرفت اجتماعی به صورت دولت‌های مستقل شهری درآمده بودند. در سراسر جزایر و کناره‌های دریائی فعالیت کشاورزی و صنعتی و داد و ستد تجاری میان گروه‌های اقوام یونانی و بیگانه رونق یافته بود. این شرایط و مقتضیات سطح زندگی اقوام یونانی را ترقی داده بود و چنان شده بود که آنان در آستانه روی کار آمدن هخامنشیان از یک نوع زندگانی مرفه برخوردار بودند. از این نقطه نظر اقوام یونانی شباهت زیادی با کشورهای ساحلی مانند فنیقیه و کارتاژ داشتند.

قرن‌ها زندگانی مساعد تحت شرایط ذکر شده، یونانیان را با طبیعت و چیزهای آن عجین کرده و میان انسان‌ها و محیط مادی هماهنگی به وجود آورده بود. این امر باعث شده بود که انسان‌ها با امکانات خوب و بدی که در دسترسشان قرار گرفته بود به درستی آشنا شوند و از خاصیت‌های کلی و جزئی آن‌ها برای رفاه زندگانی استفاده کنند. هزاران سال زندگانی در دامن چنین طبیعتی باعث شده بود که احساس و توجه انسان‌ها به پدیده‌های بی‌شمار طبیعت و جامعه، به سایه روشن‌های آن و به کیفیت‌ها و تغییرات آن‌ها جلب گردد و نسبت به آن‌ها شناخت دقیق حاصل آید.

زندگانی در چنان شرایطی برای یونانی‌ها یک امر غریزی شده بود و از مجموعه این روابط و هماهنگی تمدن طبیعی و طرز تفکر فرد یونانی به وجود آمده بود که پایه آن انکاء و اعتماد به محیط مادی پیرامون و حتی سرمشق‌گیری از آن بود. در نتیجه تمام این خصوصیت‌ها اقوام یونانی در اوائل هزاره یکم قبل از میلاد یک تجسم و تصور اساساً دیگری از آرمان داشتند و معنویت چیزها، آن

ارزشی را که در نزد ایرانیان داشت، برای آنان نداشت. از آنجا که طبیعت نیازمندی‌های زندگی یونانیان را کمابیش تأمین کرده بود، آرمان یونانی باستان فقط در حول تکمیل و بهتر کردن آنچه که در دسترس بود، دور می‌زد. برای یونانیان طبیعت مسطوره تجسم‌گری و آرمان‌آفرینی بود. فریدریش شیلر، شاعر و نمایشنامه‌نویس مشهور آلمانی، که کوشیده است تفاوت شعر عصر مسیحی و یونان باستان را توصیف کند، در اثر خود به‌نام «در پیرامون شعر نائیو و احساساتی» به نتیجه می‌رسد که قوه تخیل یونانی باستان آمیخته به یک نوع ساده‌لوحی (نائیویته) طبیعی است. بی‌نیازی، توسل به اشکال آرمانی چیزها و روابط تخیلی در مورد مسائل زندگی باعث شده بود که حس موشکافی نسبت به چیزهای مادی طبیعت تقویت گردد و نیروی خلاقه انسان متوجه شناخت طبیعت و پدیده‌های آن شود.

از سه عاملی که در تکوین و تکامل تفکر و تمدن یونان باستان دخیل بوده‌اند، یعنی شرایط مادی زندگی و بهره‌جویی از دستاوردهای فرهنگی و هنری بین-النهرین و شمال آفریقا و صنعت و داد و ستد تجاری، نکته آخری اثر بیشتری بر طرز تفکر اقوام یونانی بخشیده بود و هرگاه به این واقعیت زندگانی پولیس (دولت شهری) یونان را بیفزائیم، آنگاه می‌توانیم به ماهیت طرز تفکر یونانی پی ببریم.

یونان باستان نخستین کشوری بود که در آن برده‌داری خصوصی (درمقایسه با برده‌داری دولتی و معابدی در بین‌النهرین و چین باستان) همراه با دموکراسی ژنسی و توسعه تجارت و داد و ستد پولی رونق کافی یافته بود و شکل حکومتی به خود گرفته بود. نبودن یک قدرت مرکزی سراسری و تملک خصوصی انسان و ثروت و رشد مدیریت شخصی در صنعت و بانکداری باعث شده بودند که نقطه نظر شخصی و کاربری انفرادی رونق بی‌سابقه یابد. برده‌داران و اشراف آزاد یونان بر ثروت جامعه مسلط بودند و زندگانی مرفه و امکانات مالی و انسانی آنان به ایشان امکان می‌داد به کارها و عمل‌نمائی‌های خصوصی و فردی دست‌زده و از این راه کسب شهرت و اعتبار کنند و مصدر کانون‌های بحث و مجادله روی مسایل هنری و اخلاقی و اجتماعی گردیده و قشر آزاد کم‌چیز و بی‌چیز جامعه را به دور خود گرد آورند. درآمدهای تولید و فعالیت‌های اجتماعی که در کشورهای دیگر در خدمت قدرت مرکزی و معابد دینی قرار داشت، در یونان در خدمت اشراف و برده‌داران قرار می‌گرفت. در نتیجه، برخلاف مصر و بابل و آشور، که معماری و ادب و دانش در آن‌ها در خدمت ستایش خدایان معنوی طبیعی و شاهان و

خانوادهٔ فرعون‌ها قرار داشتند، در یونان این عوامل به خدایگان‌های برده‌دار و بانکار و اشراف خدمت می‌کردند و نیازها و منس و روحیهٔ آن‌ها را منعکس می‌کردند.

برای پی‌بردن به‌کنه تفکر و عصارهٔ تمدن یونان باستان می‌باید به اسطوره و خدایان و هنر و ادب یونان باستان روی آورد و آن‌ها را مطالعه کرد، چه این‌ها بیانگر تفکر عاطفی و اندیشه‌های والای یک قوم‌اند. در مرکز خدایان یونان باستان، زئوس خدای آسمان قرار دارد که قدرتش بیش از خدایان دیگر است. بعد از پوسیدون خدای دریاها می‌آید و عده‌ای خدایان کم‌قدرت‌تر دیگر که اکثر زنان و پسران و دختران زئوس‌اند. اینان همه روی هم مجمع الیمپیک را تشکیل می‌دهند. این مجمع، حکم یک خانوادهٔ آسمانی و آرمانی را دارد که در آن زن و فرزندان در برابر پدر خانواده دارای حقوق و وظیفه‌اند و در میان آنان اختلاف‌نظر و رویارویی‌هایی پدید می‌گردد که مختص مناسبات درون یک خانواده است. این خدایان گاه و بی‌گاه در رقابتند و پیش می‌آید که این یا آن به‌پشتیبانی شاه یا قهرمانی برمی‌خیزد و او را در برابر مخالفان تقویت می‌کند. در جنگ یونانیان با ترویای نیمه‌افسانه‌ای، خدایان یونانی به طرفداران و به مخالفان ترویای تقسیم شده بودند. رقابت و کشاکش خدایان کم‌کم به آنجا کشید که آنان را به‌شور کشید و سازش داد. در نتیجه خدایان یونانی در قید و هوی و هوس‌هایی مانند انسان‌های روی زمین‌اند و بر مبنای تمایلات شخصی عمل می‌کنند. در واقع، آنان تصویر عینی ولی زیبایی یافتهٔ اشراف یا خدایگان‌های برده دارند. تفکر آرمانی یونانی باستان بازتاب مناسبات برده‌داران حاکم است. یونانی جهان و چیزهای آن را از دیدگاه تمتع انفرادی و اخلاق فردی که آرمان یک حاکم شهر یا فرد تجارت پیشه است، برانداز می‌کند.

اسطورهٔ یونان باستان در ایللیاد و ادیسهٔ هومر خلاصه شده است و جنگ ترویای و پیامدهای آن خمیرهٔ دو داستان نامبرده را تشکیل می‌دهد. انگیزهٔ بروز جنگ با ترویای کشاکش سر یک زن (هلن) است که پاریس ترویائی وی را ربوده و یونانی‌ها ظاهراً برای اعادهٔ حیثیت، ولی در حقیقت به‌منظور به‌دست آوردن غنیمت و کنیزکان اسیر و کسب شهرت، در آن شرکت می‌کنند، مسایل میهنی یا سیاسی و معنوی جایی در این میان ندارند. بخش بزرگی از ایللیاد در پیرامون رنجیدگی آخیل سردار یونانی برسریک دختر اسیر است، در همان حال کشاکش برسر غنائم جنگ نیز جای خود را دارد. هومر شاعر بزرگ یونانی در توصیف افراد و جزئیات و احساسات، تبحری استادانه نشان می‌دهد، ولی وقتی که

خواننده جویای موضوع اصلی و آستر عقیدتی و فکری جریان‌ها و رویدادهای توصیف‌شده می‌گردد، با نقص کلی طرز تفکر و تلقی یونانی روبه‌رو می‌شود: یک اخلاق عام و معنویت آرمانی که رشته موضوع‌های گوناگون را به هم تنیده و یکپارچه گرداند، به‌روشنی به‌چشم نمی‌خورد. قهرمان قسمت دوم حماسه ادستئوس است که از جنگ به‌آغوش خانواده‌اش باز می‌گردد. نقطه اوج داستان درگیری ادستئوس با خواستگاران است که سال‌ها در انتظار روزی نشست‌اند که زن او از آمدنش مایوس شود و یکی از آنان را به‌شوهری بپذیرد. ادستئوس با یاری آتن دختر زئوس به‌سر آن‌ها ریخته و نقشه کشتار آنان را که بیان کینه‌توزی ایلاتی است، به‌اجرا در می‌آورد. ده‌ها نفر قربانی هوسی می‌شوند که آن را فقط در سر داشته‌اند و به‌عمل درنیآورده‌اند.

یکی از بهترین آثار نمایشی ادبی یونان باستان «انتیگون» است که در آن انتیگون دختر اودیپوس علیه کرئون به‌مقاومت برمی‌خیزد و حکم وی را زیر پا می‌گذارد. موضوع نمایشنامه کشاکش میان دموکراسی دودمانی و حرکت جامعه به‌سوی یک قدرت مجرد مرکزی است. سرپیچی انتیگون به‌خاطر دفاع از قاعده دفن کشته‌شدگان به‌طور مساوی است که کرئون آن را لغو کرده و قانون دفن خادم به‌میهن و دفن نکردن مخالفان را به‌جای آن نهاده است. سرپیچی انتیگون را که به‌معنای نقض قانون است، کرئون با حکم اعدام انتیگون کیفر می‌دهد. اما نتیجه نهایی چنین است که کرئون خود نیز قربانی انتقام خدایان می‌شود. عملاً حقوق یا اخلاق خاص، پیروز از آب در می‌آید.

در قلمرو فرهنگ یونان باستان فلسفه مقام خاصی دارد. فلسفه یونان باستان (منظور فلسفه قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد است) تنها زمینه‌ای است که تا حدی از قید و ضابطه‌های جهان‌بینی نفع‌خصوصی در امان ماند. در فلسفه یونان از همان اوان پیدایش و رشد دو جریان به‌چشم می‌خورد: یکی جریان ایده‌آلیستی که شامل تفکر فلسفی اندیشمندانی مانند فیثاغوریان و مکتب‌های شک و تردید می‌گردید که در اساس بیانگر غور و تعمق شخصی فلاسفه روی مسایل زندگانی و جهان هستی بود. دیگری فلسفه مادی هراکلیت و دموکریت و ارسطو که نقطه حرکت و موضوع‌شان خصلت عام پدیده‌های زندگانی و جهان مادی بود. دو عامل عمده در مایه‌بخشی به‌فلسفه یونان باستان دخیل بوده‌اند: یکی این‌که متفکران و فیلسوفان یونان باستان در تماس و آشنایی با دستاوردهای معرفتی و دانشی ملل شمال آفریقا و بین‌النهرین بودند و از آنان جهت تدوین نظرات فلسفی و علمی خود کمک می‌گرفتند. دیگر این که این فلسفه

بستگی مستقیم با طبقه برده‌داران و اشراف و مشغله‌های آنان نداشت و در خدمت بلاواسطه تجارت و سرمایه‌مالی نبود. این استقلال نسبی باعث رشد و تکامل تفکر نظری مادی گردیده بود. این بدان معنا نیست که فلسفه یونان باستان منعکس‌کننده واقعیت اجتماعی و زندگی اقوام یونانی نبوده است، بلکه معرف آنست که این واقعیت و زندگی در کلی‌ترین و عام‌ترین خطوط خود، در این فلسفه بازتاب گردیده است.

فلسفه یونان باستان به‌طور عمده در فلسفه ارسطو تکامل و تدوین نهائی خود را یافت و ارسطو همانا متفکر دورانی است که دموکراسی پولیس یونان دستخوش بحران نهائی گردیده بود و فیلیپ پادشاه مقدونیه دولت‌های آزاد یونان را برانداخته و آن‌ها را در حکومت سلطنتی متمرکز متشکل کرده بود. به‌عبارت دیگر فلسفه، به‌معنای دقیق‌تر و عام‌تر کلمه، وقتی در یونان باستان تنظیم شده و شکل پخته به‌خود گرفت که پایه‌های گذار از دموکراسی طایفه‌ای و گروهی به قدرت متمرکز واحد هلنیستی (با گرایش‌های شدید فئودالی) به‌وجود آمده بود. نباید فراموش کرد که فلسفه افلاتون و یا نظرات فلسفی وی که به‌روایت برخی از متفکران و تاریخ‌نویسان باستان عاری از تأثیر اندیشه‌های زرتشت نبوده است، در تدوین فلسفه یونان و قدرت هلنیستی مقام نسبتاً والائی داشته است. فلسفه افلاتون و ارسطو بیان طرز تفکر و بینشی بودند که با طرز تفکر دموکراسی پولیس (دولت آزاد شهری) یونان وجه مشترکی نداشت و بیشتر دورنمای رشدی را نشان می‌داد که هخامنشیان آن را بنیاد گذاردند و امپراتوری روم آن را تکمیل کرد.

ادامه دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی